

پرستش: ببخشید فرق ما مسلمونا با کافرا و بت پرستا تو پرستش چیه ... ؟ ما حج که میریم دور یه سنگ می چرخیم بت پرستا هم همین طور ... میشه توضیح بدین ... ؟

پاسخ: پاسخ اجمالی:

بت پرستان، بتها را شریک خدا می دانستند و خود بتها را عبادت می نمودند؛ اما هیچ مسلمانان کعبه را خدا یا شریک خدا نمی دانند؛ بلکه چون خدا امر نموده که کعبه را طواف کنید، آن را طواف می کنند. دقت فرمایید! به امر خدا طواف می کنند نه پرستش. لذا طواف کعبه، فرمانبرداری از خداست نه از کعبه. همان گونه که سجده نمودن، پرستش خداست نه زمین؛ و رکوع کردن، پرستش خداست نه پرستش خمیدگی کمر؛ و خواندن قرآن، شنیدن کلام خداست نه قرآن پرستی.

آیا وقتی شما تلوزیون نگاه می کنید، تلوزیون پرستی می کنید؟! وقتی به کسی سلام می دهید، او را پرستش کرده اید؟! مگر صرف توجه نمودن به چیزی یا احترام گذاشتن به چیزی، پرستش نمودن اوست؟! پرستش يك موجود آن است که برای آن موجود، نقش خالقیت یا ربوبیت یا الوهیت قائل شده به این دلایل او را احترام کنیم. لذا احترام یا تبرک نمودن بدون چنین اعتقاداتی ابدأً به معنی پرستش نیست. بت پرستی هم صرفاً به خاطر احترام گذاشتن به بتها شرك تلقی نمی شود؛ بلکه به خاطر قائل شدن نقش ربوبیت یا الوهیت برای آن بتها شرك محسوب می شود. لذا اگر کسی برای بتها چنین نقشی قائل باشد ولي در عمرش حتی يك بار هم در برابر بتی به علامت احترام کاری نکند، باز مشرك است. در مقابل، اگر کسی بتی را از باب اینکه يك اثر تاریخی و باستانی است در موزه بگذارد و از آن نگهداری کند و برایش ارزش قائل شود، مشرك خوانده نمی شود. چون اعتقادی به الوهیت و ربوبیت آن ندارد.

پاسخ تفصیلی:

باید دانست که در هر کدام از عبادات اسراری نهفته است که همگی در حقیقت به توحید ختم می شوند. حجّ و اعمال آن نیز به همین گونه اند. پس بد نیست که هر چند گذرا نگاهی به برخی اسرار حجّ داشته باشیم.

برای اینکه بتوانیم حقیقت کعبه را - در حدّ پایین اش - بیان کنیم، چاره ای جز بیان برخی مطالب فلسفی نیست. البته خود این مباحث نیز در حدّی پایین ارائه می شوند؛ چرا که رسیدن به کنه این مطالب، حدّ اقلّ ده سال تلمّذ در وادی حکمت را طلب می کند. پس با ذکر مقدماتی وارد بحث اصلی خواهیم شد.

- عوالم طولی

در حکمت اسلامی طبق براهین عقلی عالم خلقت را به سه مرتبه ی کلّی تقسیم کرده اند که عبارتند از : عالم طبیعت و دو مرتبه از عالم غیب که همان ملکوت و جبروت باشند.

1- عالم عقل یا عالم عقول یا عالم مفارقات تامّ یا عالم ارواح یا عالم جبروت یا ملکوت اعلی و ... : این عالم از مادّه و آثار مادّه مثل حرکت، زمان، مکان، کیفیت، کمّیت و... منزّه است؛ و از حیث وجودی قویترین مرتبه ی عالم است؛ و تقدّم وجودی بر تمام عوالم خلقت دارد. البته باید توجه داشت که مراد از این تقدّم وجودی، تقدّم زمانی و مکانی نیست، چون در عالم عقل، زمان و مکان معنی ندارد؛ لذا پرسش از «کی و کجا بودن» در مورد این عالم نیز بی معنی است. این عالم بر تمام عوالم خلقت احاطه ی وجودی داشته و علّت آنهاست. اما این احاطه مثل احاطه ی یک شیء مادّی بر شیء مادّی دیگر نیست؛ بلکه مثل احاطه ی عقل است بر ذهن. این عالم را از این جهت که شباهتی با عقل انسان دارد و موجودات آن (ملانک عظام) همگی از سنخ عقلند، عالم عقل یا عقول می نامند.

2- عالم مثال یا عالم برزخ یا عالم مفارقات غیر تامّ یا عالم ملکوت سفلی یا عالم خیال منفصل یا... : این عالم نیز از مادّه و برخی آثار مادّه مثل حرکت و زمان و مکان و انفعال منزّه است؛ ولی برخی از آثار مادّه مثل کیفیت و کمّیت در آن وجود دارد؛ لذا برخلاف عالم عقل، موجودات آن دارای شکل و رنگ و اندازه و امثال این مقولاتند. این عالم از

حيث وجودي ضعيفتر از عالم عقل (جبروت) و معلول آن است ولي از عالم مادّه قويتر بوده بر آن احاطه ي وجودي داشته و علت آن است. موجودات اين عالم از نظر غير مادّي و لا مكان و لازمان بودن شبیه موجوداتي هستند كه انسان در خواب مي بيند يا در ذهن و خيال خود تصوّر مي كند. لذا اين عالم را از آن جهت كه شباهتي با قوه ي خيال و ذهن انسان دارد، عالم خيال منفصل نيز مي نامند؛ و از آن جهت كه از نظر شدّت و رتبه ي وجودي بين عالم عقل و عالم مادّه واقع شده است عالم برزخ مي گويند. در مورد اين عالم نيز پرسش از «كي و كجا بودن» بي معني است؛ چون منزه از زمان و مكان مي باشد. اين عالم به اعتبار سير نزولي موجودات مادّي، در روند پيدائش و سير صعودي آنها در بازگشت به مبداء خویش، به دو قسم برزخ نزولي و برزخ صعودي يا مثال نزولي و مثال صعودي تقسيم مي شود. لذا مراد از عالم برزخ در زبان دين و متشرّعه همان برزخ صعودي است كه آدمي و ديگر موجودات بعد از مرگ وارد آن شده و با بدن مثالي و غير مادّي در آن به سر مي برند. لازم به ذكر است كه در اين عالم، بر خلاف دنيا، همه چيز داراي حياتي آشكار است. احاطه ي اين عالم بر عالم مادّه نظير احاطه ي ذهن است بر موجودات ذهني؛ كه از سنخ احاطه ي مادّي نيست. چون ذهن مانند ظرفي خالي نمي باشد؛ بلكه حقيقي است مجرد.

3- عالم مادّه يا عالم ناسوت يا عالم طبيعت يا عالم مركّبات و ... : اين عالم همان عالمي است كه ما هم اكنون در آن زيست مي كنيم. بارزترين مشخصه ي اين عالم، زمان و حرّكت است؛ و حرّكت يعني خروج تدريجي جسم از حالت بالقوه براي رسيدن به حالت بالفعل؛ و زمان عبارت است از مقدار حرّكت. اين عالم از حيث وجودي داراي ضعفترين مرتبه است؛ و زمان و مكان از خصوصيّات ذاتي (جوهری) آن است؛ لذا فرض موجود مادّي بدون زمان بي معني است. موجودات اين عالم برخلاف موجودات دو عالم قبلي دائماً در حال تغيير و به فعليت رسيدن و استكمالند و مقصد نهايي موجودات اين عالم، عالم مثال (ملكوت سفلي) و عالم عقل (جبروت و ملكوت اعلي) است؛ يعني موجودات اين عالم در اثر حرّكت جوهری به سوي مجرد شدن مي روند و در واقع مرگ موجودات مادّي همان لحظه رسيدن آنها به تجرّد برزخي است.

از آنچه پيشتر گفته شد معلوم مي شود كه رابطه اين عوالم سه گانه با همدیگر رابطه ي طولی است؛ يعني عالم مثال باطن و حقيقت عالم مادّه و عالم عقل باطن و حقيقت عالم مثال است؛ و نسبت باطن به ظاهر مثل نسبت معني به كلمه است.

معني نه در داخل كلمه است و نه در خارج آن؛ چون خارج و داخل از مشخصات امور مادّي است و معني، امر مادّي نيست . عالم مثال و عقل نيز نه داخل در عالم مادّه اند و نه خارج از آن، بلکه باطن و باطن باطن آن هستند. منظور از رابطه ي طولی بين عوالم نيز همين است ؛ لذا نبايد رابطه ي طولی را مانند پله هاي يك نردبان يا کراتي تو در تو در نظر گرفت. براي فهم درست اين رابطه، بهتر است انسان عوالم وجودي خویش را درست بشناسد. قوه خيال و عقل انسان، نه داخل بدن مادّي هستند نه خارج از آن، بلکه باطن آنهاست. لذا خيال آدمي از سنخ مثال و ملکوت سفلي و عقل انسان از سنخ عالم عقول و جبروت و ملکوت اعلي است. و اين دو ، يعني خيال و عقل از شئون روح انسان هستند؛ لذا روح نيز نه داخل بدن است نه خارج از آن؛ بلکه در طول و باطن آن است. از اين رو امير المومنين (ع) فرمودند : «الروح في الجسد كالمعني في اللفظ . — روح در جسد مانند معناست در لفظ. » (مستدرک سفینه البحار، شيخ علي النمازي ، ج4 ، ص 217)

حکما با اقتباس از آيات قرآن کریم _ که به برخي از آنها در سطور زير اشاره مي شود _ عالم عقول و عالم مثال را عالم امر و عالم مادّه را عالم خلق نيز مي گويند : « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » (الأعراف : 54)

« يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِغْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ » (السجدة : 5)

« وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا. » (الإسراء : 85)

« وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ. » (القمر : 50)

« إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ » (القمر: 49 و 50)

در عرفان نظري افزون بر سه عالم کلي پيش گفته، مرتبه ي بالاتري از وجود نيز مطرح است که عرفا از آن تعبير به عالم لاهوت، عالم اسماء و صفات الهي، عالم ربوبي، نظام ربوبي ، و ... مي کنند. لکن تعبير عالم در مورد اين مرتبه از وجود، به تصريح خود اهل عرفان، با نوعي تسامح است. به نظر اهل عرفان، مراد از عالم امر در آيات الهي اين عالم است نه عالم عقول و عالم مثال. لذا از دید عرفا همه ي عوالم

سه گانه عالم خلقند. همچنین در منظر متوسط نسبت، عالم لاهوت به سه عالم دیگر نیز طولی است؛ یعنی عالم لاهوت حقیقت و باطن سه عالم دیگر است؛ اما در نگاه عمیق و ژرف، عالم لاهوت نه در طول سه عالم دیگر است نه در عرض آنها؛ بلکه نسبت او به تك تك موجودات یکسان است. در تمثیلی نسبت لاهوت به موجودات عقلی و مثالی و مادی را تشبیه نموده اند به نسبت آب به موج و قطره و دریا و حباب و آبشار و برف و یخ و باران و...؛ یعنی همانگونه که هرکدام این امور غیر از همدیگر و غیر از آب هستند ولی چیزی جز آب هم نیستند؛ و به تعبیر درست این امور گوناگون آب نیستند بلکه ظهورات آب هستند که نسبت آب به همه آنها یکسان است. حقیقت لاهوتی نیز در همه چیز و همه کس حاضر و نسبتش به همه چیز یکسان و از داشتن رتبه منزّه است. لذا گفته می شود اسماء الله ارکان هستی را پر کرده اند و همه چیز ظهور اسماء الهی است. در مثال دیگری رابطه ی لاهوت و اسماء الهی را نسبت به عالم هستی تشبیه نموده اند به اراده ی انسان نسبت به صورت خیالی او. انسان به محض اینکه اراده نماید می تواند دهها موجود خیالی را در ذهن خود به يك اراده پدیدار نماید. وقتی انسان چنین آفرینشی می کند در حقیقت این خود اراده ی واحد است که به صورت دهها موجود نمودار می شود؛ لذا به محض اینکه شخص اراده ی خود را از آن موجودات خیالی منصرف نماید همگی فانی می شوند. این صور خیالی با اینکه ظهور اراده ی آدمی هستند ولی اراده نیستند برای مثال اگر انسان سب و پرتغالی را در ذهن خود ظاهر نمود، آنها سب و پرتقال خواهند بود نه اراده؛ ولی در عین حال چیزی جز ظهور اراده هم نیستند. همچنین این امور ذهنی اگرچه زیادند ولی کثرت آنها باعث کثرت اراده نمی شود. همچنین این صور داخل در اراده یا جزئی از اراده نیستند کما اینکه اراده هم نه داخل در آنهاست نه جزء آنها. نسبت اسماء خدا به موجودات نیز چنین است. لذا امیرمومنان (ع) فرمودند: «هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَارَجَةٍ خَارِجٍ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ وَ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ خَارِجٍ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ. — او در اشیاء است بدون ممزوج و مخلوط شدن با آنها، از اشیاء بیرون است نه به صورت جدا بودن از آنها، بر فراز تمام موجودات است و گفته نمی شود چیزی بر فراز او است. پیش همه ی موجودات است ولی به او پیش گفته نمی شود. داخل در همه ی موجودات است ولی نه مانند چیزی که در چیز دیگر داخل شود، از همه چیز بیرون است ولی نه مانند خارج بودن چیزی از چیزی.» (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج2، ص 375)

در ساحت لاهوت و بین خود اسماء و صفات خدا نیز نوعی رابطه ی ظهور و بطون و نوعی ترتیب برقرار است، لکن نه از آن سنخ که بین عوالم سه گانه است و باطن همه ی اسماء الهی ، اسم الواحد ، و باطن الواحد ، الاحد است ، که اولین تجلّی اسمی کنه ذات باری تعالی بوده و سقف معرفت انسانی است ؛ لذا معرفت انسان کامل فراتر از آن راه ندارد.

خلاصه بحث:

پس عوالم خلقت در طول یکدیگرند اما به آن معنا که گفته شد. لذا این رابطه ی طولی را نباید به شکل مادّی و مکانی و زمانی در نظر گرفت؛ بلکه ارتباط آنها همچون رابطه ی روح ، عقل ، ذهن و موجودات ذهنی است.

2- با توجه به مقدّمه ی فوق الذکر عرض می شود:

کعبه ی زمینی و جسمانی، در حقیقت ظهور کعبه ی ملائک و آن نیز ظهور عرش و عرش نیز ظهور حقیقت توحید می باشد. خداوند متعال می فرماید: « وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ — وَ هِیْجَ حَیْزِی نِیْسْت مَکْرَ اِیْنِکَ خَزَائِنِ (حقایق) آن نزد ماست و ما آن را نازل نمی کنیم مگر به اندازه ی معلوم و معین.» (الحجر:21) همچنین فرمود: « وَ کَذَٰلِکَ تُرِی اِبْرَاهِیْمَ مَلْکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَیْکُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِیْنَ — وَ اِیْنِ چَیْنِ ، مَلْکُوتِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِ رَا بَهِ اِبْرَاهِیْمِ نِشَانِ دَادِیْمِ ؛ تَا اَز اهل یقین گردد.» (الأنعام:75) و فرمود: « أَوْ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلْکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ... — آیَا بَهِ مَلْکُوتِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِ نَظَرِ نَمِی کَیْنِیْدَ؟ ... » (الأعراف:185) و باز فرمود: « فُلٌ مِّنْ یَبِیْدُهُ مَلْکُوتٌ کُلِّ شَیْءٍ — بَکُو کِیْسْتِ کَهِ مَلْکُوتِ هَرِ چِیْزِی بَهِ دِیْسْتِ اوست؟» (المؤمنون:88)

از این آیات بر می آید که دنیا و آسمان و زمین آن ، باطن و حقیقتی ملکوتی نیز دارند؛ و این زمین و آسمان، تنزل یافته ی همان حقایق ملکوتی می باشند. همینطور موجودات روی زمین نیز باطن و ملکوتی دارند؛ لذا فرمود: « وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیْدَ فِیْهِ بَاسٌ شَدِیْدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ — وَ اَهْنِ رَا نَا زَلِ کَرْدِیْمِ کَهِ دَرِ اَنِ نِیْرُوی شَدِیْدِ وَ مَنَافَعِی بَرَایِ مَرْدَمِ اِسْتِ » (الحديد:25) همچنین فرمود: « یَا بَنِیْ اَدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاسًا یُوَارِیْ

سَوَاتِكُمْ وَ رِبْشاً وَ لِبَاسُ التَّغْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ — ای فرزندان آدم! لباسی برای شما نازل نمودیم که اندام شما را می پوشاند و مایه ی زینت شماست؛ اما لباس پرهیزگاری بهتر است. « (الأعراف:26). همچنین در آیات و روایات تصریح شده که در روز قیامت، مکانها به اعمالی که در آنها انجام شده شهادت خواهند داد و در آن روز زنده و عالمند.

امکنه و ازمنه ی مقدّسه نیز طبق همین قاعده، حقیقتی ملکوتی دارند. برای مثال کعبه حقیقتی مجرد و غیر مادی به نام صِرَاح یا بیت المعمور دارد که کعبه ی ملائک می باشد و در هر آسمانی از آسمانهای ملکوت نمودی دارد. خود آن بیت المعمور نیز تنزّل یافته ی عرش خداست؛ و عرش خدا - که از سنخ علم بوده و منزه از شکل و رنگ و اندازه است - ظهور چهار وصف اتمّ خداوندی است که عبارتند از: « سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر »؛ و عرش خدا را ظهوری است که آن را وجه الله گویند که کلّ هستی را پر نموده است؛ لذا خداوند متعال فرمود: « وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ — مشرق و مغرب، از آن خداست؛ و به هر سو رو کنید، وجه الله آنجاست. همانا خدا گستراننده ی علیم است. « (البقرة: 115)

« عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ سُئِلَ لِمَ سُمِّيَ الْكَعْبَةُ كَعْبَةً قَالَ لِأَنَّهَا مُرَبَّعَةٌ فَقِيلَ لَهُ وَ لِمَ صَارَتْ مُرَبَّعَةً قَالَ لِأَنَّهَا بَيْتُ الْمَعْمُورِ وَ هُوَ مُرَبَّعٌ فَقِيلَ لَهُ وَ لِمَ صَارَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ مُرَبَّعاً قَالَ لِأَنَّهُ بَيْتُ الْعَرْشِ وَ هُوَ مُرَبَّعٌ فَقِيلَ لَهُ وَ لِمَ صَارَ الْعَرْشُ مُرَبَّعاً قَالَ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ أَرْبَعٌ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ — از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا کعبه، کعبه نامیده شد؟ فرمودند: چون چهار گوش یا چهارضلعی است. گفته شد چرا چهار گوش شده؟ فرمودند: چون بر راستای بیت المعمور است که چهار گوش است. گفته شد: چرا بیت المعمور چهار گوش است؟ فرمودند: چون بر راستای عرش است که چهار گوش می باشد. گفته شد: چرا عرش چهار گوش شده؟ فرمودند: چون اساس اسلام بر چهار کلمه است، سبحان، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله أكبر. « (بحار الأنوار؛ ج 55؛ ص 5)

« وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ لَوْ أُلْقِيَ حَجَرٌ مِنَ الْعَرْشِ لَوَقَعَ عَلَى ظَهْرِ بَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ لَوْ أُلْقِيَ مِنَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ لَسَقَطَ عَلَى ظَهْرِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ ... — امام صادق (ع) فرمودند: اگر سنگی از عرش فرو افتد در پشت بام بیت المعمور قرار می گیرد؛ و اگر از بیت المعمور فرو افتد در پشت بام کعبه قرار می گیرد. ... »؛ یعنی اگر چیزی بر

پشت بام کعبه باشد، ملکوت آن شيء نیز بر پشت بام بیت المعمور خواهد بود؛ و جبروت آن شيء بر فراز عرش ملائک خواهد بود. بر همین اساس باید دانست که حجر الاسود از رکن یمین عرش فرود آمده و بر رکن یمین کعبه قرار گرفته است.

از این روایات شریفه و دیگر روایات به ضمیمه برخی آموزه های برهانی فلسفه ی اسلامی می توان استنباط نمود که بیت المعمور، حقیقت، باطن و صورت ملکوتی کعبه است؛ و عرش، حقیقت و باطن بیت المعمور می باشد؛ و حقیقت اذکار اربعه (سبحان، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله أكبر)، باطن عرش الهی است؛ و اسلام و توحید ناب، ظهور تفصیلی این چهار ذکر می باشد. پس حقیقت توحید است که در مرتبه ی پایین تری به صورت عرش تجلی نموده؛ و عرش نیز در آسمان چهارم به صورت بیت المعمور ظهور کرده؛ و بیت المعمور کعبه ی ملائک می باشد. کعبه ی زمینی نیز ظهور مادی بیت المعمور است. پس رو کردن به کعبه در هنگام نماز و در سایر امور، در حقیقت رو نمودن به توحید می باشد. ما روی ظاهر خویش را به سمت کعبه می کنیم تا صورت مثالی ما با بیت المعمور همسو گردد؛ و قلب ما با عرش پیوند بخورد و روح ما با اسماء الهی ملاقات نماید. هنگام استلام حجرالاسود نیز دست ظاهر ما با صورت مادی حجرالاسود تماس می یابد؛ دست ملکوتی ما با حقیقت حجرالاسود در بیت المعمور تماس می گیرد؛ و دست جبروتی ما به عرش می رسد؛ و دست روح ما در عالم لاهوت با اسماء الله بیعت می کند.

بر این مبنا، هر مکانی و هر لحظه از زمان و هر روز و هر ماهی حقیقتی در ملکوت دارد که قوام صورت مادی این امور به آن حقیقت ملکوتی است. حقیقت این امور در هر مرتبه از وجود یکی است؛ اما ظهور دنیایی آنها دارای کثرت می باشد. برای مثال، شب قدر در دنیا به تعداد سالهایی است که بر جهان گذشته است؛ بلکه در هر سال به تعداد افقها شب قدر اعتبار می شود. ولی صورت ملکوتی شب قدر یک حقیقت مجرد به بیش نیست و در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که لیلۃ القدر حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - می باشد که یازده قرآن ناطق از وجود نوری او صادر گشته است. یعنی وجود نوری آن حضرت، حقیقت ملکوتی و جبروتی لیلۃ القدر می باشد. همچنین هر مکان و روزی و بلکه هر لحظه ای فرشته ای دارد که حکم آن مکان و روز و ساعت را ندا می کند. و آن فرشته در حقیقت، صورت ملکوتی این امور می باشد و آن احکام که آن ملک ندا می زند، ویژگی ذاتی خود است.

خلاصه ي سخن اينکه:

مکانها و زمانها حقيقي مجرد دارند که هر کدام خواص تکويني و حکم خاص خود را دارند. و اين امکنه و ازمنه ي فراوان دنيوي، ظهورات و تنزلات گوناگون آن حقيقت مي باشند. احکام شرعي اين امور دنيوي نیز در حقيقت تنزل یافته ي همان خواص تکويني حقايق ملکوتي آنها مي باشند. اين احکام تشریعي همگي اعتباري و قراردادهای الهي هستند، اما اعتبارهایی که پشتوانه ي تکويني دارند؛ لذا از طريق همین اعتبارات مي توان به اصل آنها رجوع کرد. همانگونه که قرآن کریم، در حقيقت علم خداست که ابتدا به عالم جبروت و از آنجا به عالم ملکوت تنزل مي يابد و از عالم ملکوت بر قلب رسول خدا و به ذهن شريف آن جناب نازل گشته به زبان مبارکش جاري مي شود و در قالب کلمات اعتباري ظهور مي يابد. لذا مي توان از طريق همین کلمات به حقيقت ملکوتي و جبروتي و الهي قرآن کریم راه يافت. همچنين حقيقت قرآن وقتي در قالب کلمات اعتباري تنزل مي يابد، قداست آن حقيقت نیز به صورت حکم اعتباري قداست کلمات قرآن تنزل مي يابد. لذا نمي توان بدون طهارت شرعي - که اعتباري است - به کلمات قرآن دست زد؛ کما اينکه بدون طهارت فکري نمي توان به معارف قرآن نائل شد؛ و بدون طهارت قبلي نمي توان از هدايت آن برخوردار گشت « ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ » ؛ و بدون طهارت ملکوتي نمي توان ملکوت قرآن را لمس نمود و ... لذا اين طهارات نیز مراتب طولی طهارت شرعي مي باشند؛ که مرتبه ي پايين آن اعتباري و باقي مراتب همگي تکويني هستند.

کعبه ي مادي نیز بر همین مبنا، ظهور جسماني کعبه ي ملائک است که بيت المعمور نام دارد؛ و آن نیز ظهور عرش است؛ و عرش نیز ظهور توحيد اسماء مي باشد و توحيد اسماء نیز ظهور توحيد ذات است. لذا توجه بدن انسان به کعبه، اگر با شرائطش باشد، مستلزم آن است که ملکوت انسان نیز توجه کند به ملکوت کعبه که بيت المعمور باشد؛ و قلب انسان نیز بايد توجه نمايد به عرش؛ لذا فرمودند: « أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ - همانا قلب مومن عرش خدای رحمان است » (بحار الأنوار، ج 55، ص 39)؛ يعني قلب مومن حقيقي، بايد با عرش خدا متحد گردد؛ و تا کسي چنین نشده، حقيقتاً مومن نيست. امام صادق (ع) فرمودند: « الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ - قلب، حرم خداست؛ پس در حرم خدا غير خدا را ساکن نکن! » (بحار الأنوار، ج 67، ص 25). بالاتر از قلب، سر آدمي است که بايد توجه به عالم

اسماء الله نماید و اسماء خدا را قبله ی خویش قرار دهد؛ و فراتر از آن، مقام وحدت ذات آدمی است که در فارسی از آن تعبیر می شود به « من »؛ و قبله ی این مرتبه از وجود انسان، نیست مگر مقام احدیت ذات خداوندی.

3- اما گردش و چرخش زمین اثری در ملکوت آن و ملکوت موجودات آن ندارد؛ همانگونه که اگر کلمه ی روی کاغذ را بچرخانی معنی آن در ذهن نخواهد چرخید و در عین حال ارتباطش را با کلمه از دست نخواهد داد. نیز اگر موجودات ذهنی را به گردش درآوریم، قوه ی خیال ما یا اراده ی ما که حقیقت آن صور می باشند نخواهند گردید. ما اراده می کنیم و سببی در ذهنمان ظاهر می گردد. این سبب اراده نیست بلکه سبب است؛ اما جز اراده هم نیست؛ لذا به محض اینکه اراده ی خود را از آن منصرف نماییم، آن سبب، ظهور خود را از دست خواهد داد. لذا سبب ذهنی اراده نیست بلکه ظهور اراده است در مرتبه ی پایین تر که همان ذهن باشد. حال اگر ما سبب ذهنی خود را بچرخانیم اراده ی ما نخواهد چرخید؛ بلکه اراده ی ماست که اراده ی چرخش سبب می کند و در نتیجه سبب ذهنی می چرخد. لذا با چرخش زمین، ملکوت زمین نخواهد چرخید بلکه ملکوت زمین است که اراده می کند تا زمین مادی بچرخد. لذا زمین به واسطه ی ملکوت خویش موجودی است زنده و مختار. بر همین اساس است که خداوند متعال فرمود: « ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ — سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود؛ به آن (آسمان) و به زمین فرمود: « بیاید خواه از روی میل و رغبت و خواه از روی اکراه و بی میلی!» آنها گفتند: « ما از روی طاعت و رغبت می آییم» (فصلت: 11)؛ فعل اختیاری بر دو گونه است: یا از روی میل و رغبت است یا با بی میلی و از روی اکراه است. لذا خداوند متعال فرمود: با اختیار خود بیاید، حال یا با میل یا بی میلی! و آنها گفتند: با میل و رغبت می آییم.

جناب مولوی نیز فرمود:

«گر تو را از غیب چشمی باز شد - با تو ذرات جهان همراز شد - نطق آب و نطق خاک و نطق گل - هست محسوس حواس اهل دل - جمله ذرات عالم در نهان - با تو می گویند روزان و شبان - ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم - با شما نامحرمان ما خامشیم - چون شما سوی حمادی می روید - محرم جان حمادان کی شوید؟ - فاش تسبیح

جمادات آیدت - وسوسه تأویلها بزدایدت - چون ندارد جان تو قنديلها - بهر بینش کرده
ای تأویلها « (مثنوی معنوی)

آخر سخن همین است که جناب مولوی فرموده اند. چون عدّه ای آگاهی به حقیقت
کعبه و حجرالاسود ندارند، خیال می کنند که آنها نمادهایی صرف هستند. اما در منظر
چشم اولیای خدا، حضرت کعبه، قلب عالم ماده، و حجرالاسود، سواد آن قلب است.

حرمت کعبه چنان است که امام حسین(ع) وقتی از آنجا به سوی کربلا رهسپار
شدند، عبدالله بن زبیر گفت: در همین حرم امن بمانید تا از گزند دشمنان در امان
باشید. حضرتش فرمودند: « از جدم شنیدم که کبشي (رئیس قبیله ای) در کنار کعبه
کشته خواهد شد؛ و با خون او حریم حرم شکسته خواهد شد؛ و من نمی خواهم آن
خون، خون من باشد. »